



نسخه ویراستار شده

مصاحبه پروفیسور هوشنگ امیراحمدی با برنامه "میراث ایران گویا"

هشتم فوریه 2006

مصاحبه کننده: دکتر شاهرخ احکامی – سردبیر "میراث ایران گویا"

احکامی: بینندگان گرامی "میراث ایران گویا"، به چهل و چهارمین برنامه "میراث ایران گویا" خوش آمدید و امیدوارم این هفته، یک هفته بسیار جالب و آموزنده ای برای شما عزیزان در سرتاسر دنیا باشد. می دانید که برنامه "میراث ایران گویا" هر هفته چهارشنبه ساعت 12 ظهر تا 1 بعدازظهر به وقت نیویورک از راه تلویزیون رنگارنگ به خانه های شما می آید و اگر شما عزیزان دیش (Dish) ندارید که بتوانید تلویزیون رنگارنگ را ببینید از راه [www.mirassiran.com](http://www.mirassiran.com) می توانید برنامه ما را ببینید. امروز اگر بیست دقیقه ای برنامه به تأخیر افتاد به خاطر ترافیک بود و مهمان عزیزمان گرفتار ترافیک سنگین نیویورک بودند ولی امیدوارم که با صبر و حوصله بتوانید برنامه ما را تا آخر ببینید.

وقایع و اتفاقاتی که امروز ایران عزیز ما را در هر آن به خطر انداخته ما را وادار کرد این مصاحبه را انجام بدهیم. با اینکه "میراث ایران گویا" نظیر مجله "میراث ایران" و "میراث ایران ماهانه" سعی می کند وارد مسائل سیاسی نشود، اما این روزها در حقیقت انکار کردن مسائل سیاسی و آن را به فراموشی سپردن اگر خیانت نباشد به امور و مسائل وطن عزیزمان و ایرانیان شریفی که در ایران فعلاً تحت فشار هستند، فکر می کنم کار دیگری نباشد.

فکر کردم از نظر کلی هیچ شخصیتی نظیر دکتر هوشنگ امیراحمدی استاد دانشگاه و رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه، برنامه مطالعات ایران معاصر، دانشگاه راتگرز و رئیس و موسس شورای آمریکائیان و ایرانیان مناسب تر برای این مصاحبه نیست. شخصیت سیاسی ای که فکر می کنم بتواند به سوالاتی که اقل در ذهن من و شاید ذهن بسیاری از شما عزیزان بوده و هست، جوابگو باشد.

دکتر هوشنگ امیراحمدی از خیلی جاها در چندین سال گذشته مخالفان و دوستان فراوانی داشته به خاطر صراحتی که دارد و به خاطر خط مشی ای که ایشان انتخاب کرده. ایشان در انتخابات گذشته هم که آقای احمدی نژاد انتخاب شد خودشان را از آمریکا کاندید ریاست جمهوری کردند که خودشان وقتی سوال بکنیم توضیح می دهند که چی شد و به کجا کشید. جناب دکتر هوشنگ امیراحمدی به برنامه "میراث ایران گویا" خوش آمدید.



امیراحمدی: از فرصتی که به من دادید، خیلی متشکرم. من به افرادی مثل جنابعالی که برای فرهنگ و میراث ایران کار می کنید افتخار می کنم و تشکر می کنم. امیدوارم این برنامه بسیار آموزنده شما که مدتهاست در جریان است ادامه داشته باشد. خیلی ممنون از اینکه بنده را دعوت کردید. با عرض سلام برای بینندگان گرامیتان امیدوارم که این جلسه، جلسه مفیدی باشد.

احکامی: دکتر امیراحمدی مسائلی، که پیش آمده و جریاناتی که هست از نظر من یک احساس خطری ایجاد کرده و هر آن فکر می کنم که اگر خدای ناکرده شعله جنگ به خاورمیانه و ایران کشیده شود عاقبت چه می شود؟ شما نظرتان در این باره چیست؟

امیراحمدی: بله، من نظرم با نظر شما موافق است. من پانزده سال پیش وارد جریان رابطه ایران و آمریکا شدم، شروع کردم به سازمان درست کردن، کنفرانس گذاشتن، و حرف زدن. تمام حرفم همیشه در این پانزده سال گذشته این بود که تا رابطه ایران و آمریکا عادی نشود، خطر متوجه ایران خواهد بود. ایران در غیاب این رابطه نه جامعه دموکراتیکی خواهد شد، نه توسعه پیدا خواهد کرد، و نه ما در جامعه جهانی یک جایگاه خوبی خواهیم داشت.

متأسفانه در تمام این پانزده سال گذشته به جای اینکه دوستان ایرانی و دشمنان ایرانی، فرق نمی کند، به اصل قضیه توجه کنند، تکیه شان بیشتر بر این بوده که من کی هستم و کی نیستم. اصل قضیه را که مشکل رابطه ایران و آمریکا بود، که به نظر من مشکل عظیمی است و مشکل جهانی است، و بعداً توضیح می دهم چرا، به فراموشی سپردند و در تمام این مدت توجه و اولویت را از مسئله ایران و آمریکا بردند به اولویت هایی که به نظر من اولویت نبودند، اگرچه مهم بودند ولی اولویت نبودند، مسائلی که عملاً باید بعد از مسئله حل مشکل ایران و آمریکا مطرح می شدند.

ما ایرانیان، مخصوصاً بخش روشنفکر، دو ریالی مان دیر می افتد. متأسفانه الان هم دیر افتاده است. من خیلی متأسفم این را می گویم برای اینکه احساس من این است که ما وارد یک مرحله ای شده ایم که برگشت از آن اگر غیر ممکن نباشد بسیار مشکل خواهد بود. و آن خطری را که شما می گوئید من آنرا می بینم و این خطر بسیار جدی است و خطری است که می تواند به سرعت اتفاق بیافتد و نتوانیم، حتی اگر بخواهیم، جلوی آنرا بگیریم.

بهر حال مسئله بسیار خطرناکی جلوی پای ماست. موقعیت ملی ما در خطر است. هویت ملی ما در خطر است. همان میراثی را که شما از آن اینهمه حمایت کرده اید، این همه از آن نگهداری کرده اید، متأسفانه در خطر است. من امیدوارم تا هنوز وقت هست، تا جائیکه وقت هست، ایرانیان برگردند و مسئله ایران و آمریکا را اولویت بکنند و دشمنی خودشان با



جمهوری اسلامی را دشمنی با ایران نکنند. برگردند به اصل قضیه و آن حفظ این کشور است. دولتها می آیند و می روند، کشور ما، هویت ما، تاریخ ما، میراث ما باید بماند و باید از آن نگهداری شود.

احکامی: عده ای که شما را متهم می کردند و در حقیقت مخالفت با شما بلند شدند به این علت که وضعیت ایران و کوبا را با هم مقایسه می کردند و جریان فیدل کاسترو و جریان حکومت اسلامی، و همین جور کوبائیهایی که از سالی که فیدل کاسترو قدرت را در کوبا گرفته در آمریکا تلاش فراوانی کرده اند که جلو روابط کوبا و آمریکا را بگیرند، در حقیقت محاصره اقتصادی کوبا را نگه دارند.

این خواسته ایرانیان درباره دولت ایران بوده است و فکر می کنند که شما می خواهید رابطه را برقرار کنید و با این کار برانداختن رژیم اسلامی را به عقب می اندازید. یک عده هم حتی فکر کردند و یا می کنند که شما عامل جمهوری اسلامی هستید. این را چه جوابی می دهید. از اینکه رک با شما صحبت می کنم امیدوارم شما را نرنجانم.

امیراحمدی: نه اصلاً. حرف جدیدی نیست. به نظر من حرف نا پخته ای است. اولاً آن دوستانی که صحبت از کوبا می کنند، بعد از پنجاه سال که این آقایان کوبایی ها علیه کاسترو مبارزه کرده اند باید بگویند به کجا رسیده اند. کاسترو که سر کارش هست و کوبا هم همان جا هست که بود و اینها هم در میامی هی غر می زنند و پیر می شوند!

کره شمالی نمونه دیگر آن است. آمریکا پنجاه سال است که دارد این دو کشور را تحریم می کند. فشار اقتصادی گذاشته رویشان. فشار سیاسی گذاشته رویشان، و حتی در مواردی هم با آنها جنگهای مقطعی کرده است. در تمام این پنجاه سال مخالفین دولتهای کوبا و کره شمالی هم به توافق با آمریکا و مخالفت با کشور خودشان سعی کرده اند که آن وضعیت را نگه دارند تا به خیال خودشان از طریق آمریکا حکومت هایشان را سرنگون کنند.

واقعیت این است که هم کوبا آنجاست و هم کره شمالی آنجاست. جمهوری اسلامی به همین دلیل 26، 27 سال دیگر مثل کوبا و کره شمالی همان جا خواهد بود. ایرانیان مخالف سعی می کنند جمهوری اسلامی را سرنگون کنند و نگذارند آمریکا با ایران رابطه برقرار کند و تشویق می کنند آمریکا تحریم روی ایران بگذارد. تشویق می کنند که آمریکا به حکومت حمله کند و به کشور حمله کند. ولی می بینیم که باز هر روز وضع ما در ایران بدتر می شود و از آقای خاتمی می رویم به آقای احمدی نژاد. واقعیت این است که این تفکر کار نمی کند. تفکر بسیار ناپخته ای است.



من در مقالات بسیار زیادی توضیح داده ام که چرا راه حل اصلی حقوق بشر و دموکراسی و توسعه در ایران از مسیر حل مشکل ایران و آمریکا می‌گذرد. اگر مسئله ایران و آمریکا حل نشود از همین جا باز هم به شما قول می‌دهم، همانطور که در پانزده سال گذشته تکرار کرده ام، نه در ایران دموکراسی خواهد بود و نه حقوق بشر.

متأسفانه الان وضعیت نبود این رابطه دارد به وضعیت احتمال وقوع یک جنگ تبدیل می‌شود، جنگی که می‌تواند به نابودی کشور، به فروپاشی کشور، منتهی شود. اما هدف من این نیست که بگویم اگر رابطه ایران و آمریکا حل شود، مسائل دیگر ایران هم حل می‌شود. یا تمام مسائل ایران در گروهی حل رابطه ایران و آمریکا است. اینجوری نیست. ما می‌دانیم آمریکا با عربستان سعودی یا با مصر رابطه دارد ولی این کشورها دموکرات نشده‌اند. بنابراین، صحبتی که من می‌خواهم بکنم این است که رابطه با آمریکا شرط لازم است اما شرط کافی نیست.

برای اینکه شروط کافی به وجود بیاید، در ایران ما نیاز داریم بحث رابطه دین و دولت و رفرماسیون اسلام را خیلی با جدیت پیش ببریم. ما باید اقتصاد نفتی خودمان را دگرگون کنیم و از آن اقتصاد برویم به اقتصاد سالم صنعتی با وضعیت مدرنی که مطرح شده است. ما باید بتوانیم یک فرهنگ سیاسی درستی که قبول کند انتخابات آزاد باشد و قبول کند که ائتلاف سیاسی بر مبنای نیروهای اجتماعی به نفع کشور است، و ضد انتقام سیاسی باشد، به وجود بیاوریم.

می‌خواهم بگویم که سوای رابطه با آمریکا، کارهای دیگری هم باید کرد. اما مسئله اینجاست که تا رابطه ایران و آمریکا حل نشده، تا این شرط لازم ایجاد نشده، شروط کافی غیرممکن است پیش بروند. آقای خاتمی هشت سال سعی کرد اسلام رفرم شده ای را مطرح کند ولی ته خطش آقای احمدی نژاد آمد. فشارهای آمریکا بر کشورهایی که با آن ضدیت می‌کنند و رابطه ندارند یک محیط امنیتی-نظامی در آنها بوجود می‌آورد. دیکتاتورها هم از ضدیت با آمریکا، علیه نیروهای دموکراتیک استفاده می‌برند.

حالا دوستانی که مخالف جمهوری اسلام هستند و می‌خواهند جمهوری اسلامی را از بین ببرند، بروند ببرند. بنده هیچ وقت نگفتم که این حکومت را از بین ببرید یا نبرید. اصلاً بحث من این نیست. بحث من این است که من به عنوان یک آکادمیک چه راهی برای پیشرفت ایران دارم. من سعی کرده ام این راه را به طور نظری تئوریزه کنم و در عمل هم بگویم و مثالهایش را هم بیاورم. این نظریات در پایگاه اینترنتی من بنام [www.amirahmadi.com](http://www.amirahmadi.com) منعکس هستند. در این مقطعی که هستیم، ایران چهار راه بیشتر ندارد.



راه اول، ایران در همین وضعیتی که هست می ماند. یعنی رابطه با آمریکا ندارد. آقایان احمدی نژاد و نیروهای نظیر او مثل 27 سال گذشته 27 سال دیگر نیز حاکم خواهند بود. ایران می شود کوبائی دیگر، کره شمالی ای دیگر. من فکر می کنم که هیچ کدام از ایرانیانی که مخالف من هستند، اینرا نمی خواهند، برای اینکه اگر خواهند مبارزه شان معنی ندارد. راه اولش این است.

راه دوم، این است که ما ایران را عراقیزه کنیم. یعنی بکنیم مثل عراق. یعنی چه؟ یعنی اینکه ما آمریکا را بگیریم برویم ایران را بزنیم. آمریکا حکومت را برای ما عوض کند و بدهد دست ما. این غیرممکن است. ایران کشوری نیست که آمریکا برود درونش و مثلاً تهران را بگیرد. یعنی تمام اینهایی که دارند از ابزار آمریکا استفاده می کنند که ایران را بزند، متوجه نیستند که آمریکا هرگز نمی تواند پا تو تهران بگذارد.

احکامی: برای چه؟

برای اینکه از هر نقطه ایران که وارد ایران شود، باید هزار کیلومتر از کوه و دشت و جنگل و دریا برود تا برسد به تهران. آمریکا از کویت که وارد بغداد شد، جلوی خود دشت عراق را داشت، که شما در تلویزیون دیدید که جوانان آمریکایی روی تانک نشسته بودند و در این دشت می رانند، درست مثل اینکه توی اتوبان بودند. ظرف دو یا سه روز بغداد بودند. شما حالا بگوئید با چه نیرویی آمریکا می خواهد برود تهران را بگیرد و از کدام مسیر؟ از طرف دیگر، ایرانیان ملی و وطن پرست هستند و جلوی آمریکا می ایستند و آمریکا این را می داند.

آمریکا هیچ نقشه ای برای گرفتن تهران ندارد. حتی در فکر آمریکا هم نیست که برود تهران را بگیرد. اگر آمریکا بخواهد ایران را عراقیزه کند، دو تا کار خواهد کرد، اول ظرف دو یا سه ماه ایران را با استفاده از نیروی هوایی اش می کوبد. سایت‌های صنعتی اش را می زند، محل‌های استراتژیکش را می زند، راهها و سیستم های اطلاع رسانی اش را می زند و غیره. بعد می رود خوزستان را منطقه ممنوعه پرواز اعلام می کند و آنرا می گیرد و کنترل خودش را روی نفت ایران مستحکم می کند.

تمام نقشه آمریکا، باید گفت نقشه اسرائیل، این است که خوزستان را جدا کند. بعد برود بنشیند سر نفت. مسئله حل است. بقیه کشور را می دهد دست ما و ما می شویم لبنان دهه 80 و 90. می زنیم توی سر و کله هم. یک عده آدم گدا و گرسنه، یک کشور آشفته. کی در تهران برنده می شود، خدا می داند. ممکن است در تهران، همین حکومتی ها برنده شوند. ممکن است یک عده نیروی دیگر برنده شوند. هر برنده ای باز هم در مجموع بازنده خواهد بود.



ولی چیزی که مطمئن هستیم این است که در طی این جریان، ایران حداقل 30 سال تکه پاره می ماند. آشفتگی می شود، جنگ داخلی می شود، هیچ نتیجه ای گرفته نمی شود. این واقعیت است. یعنی مسیر عراقی کردن این نیست که آمریکا دو ماهه تهران را بگیرد و به دست آقایان مجاهدین یا سلطنت طلب ها بدهد.

1- راه سوم این است که ما از آمریکا استفاده کنیم و باعث شویم در ایران انقلاب شود. باعث شویم حکومت سرنگون شود.

احکامی: مثل اوکراین؟

امیراحمدی: نه مثل اوکراین نمی شود.

احکامی: چرا؟

امیراحمدی: برای اینکه آمریکا با اوکراین رابطه عادی دیپلماتیک داشت. اشتباه بزرگی که دوستان مخالف رابطه با آمریکا می کنند این است که توجه ندارند که در اوکراین، در اروپای شرقی، در کره جنوبی، در تایوان و در دیگر کشورهایی که از دیکتاتوری به دموکراسی رفتند، در همه این کشورها بدون استثنا آمریکا حضور فیزیکی داشت، آمریکا رابطه عادی داشت، رابطه دیپلماتیک داشت، سفارت داشت. انقلاب های مخملی همه در حضور فیزیکی آمریکا در آن کشورها بوجود آمدند.

ایران مثل کوبا است. ایران مثل کره شمالی است. اصلاً با اوکراین قابل مقایسه نیست و با اروپای شرقی قابل مقایسه نیست. آمریکا در ایران حضور ندارد. آمریکا اگر می تواند از فاصله 13 هزار مایل به مخالفین جمهوری اسلامی کمک کند، خوش آمد، برود بکند! 27 سال است که می خواهد کمک بکند، اما نمی تواند. اگر در ایران انقلابی بشود، آن هیچ ربطی به آمریکا نخواهد داشت و آمریکا هیچ نقشی در آن نخواهد داشت. باز هم یک انقلابی می شود مثل انقلاب.



در ایران اگر انقلاب اتفاق بیافتد، هر نیروئی که زورش بیشتر است برنده می شود. حالا من می خواهم یک نفر در این کشور، در اروپا یا ایران به من بگوید که کی زورش بیشتر خواهد بود. کدام نیروی مخالف زورش را دارد که اگر انقلابی در تهران بشود برود تهران را بگیرد؟ هیچ کس، هیچ نیروئی وجود ندارد. همه سر و صدای بیخودی می کنند.

احکامی: مجاهدین چه؟

امیراحمدی: نه خیر! مجاهدین، جمع شان 5 تا 10 هزار نفر آدم است. من از یک کشور 70 میلیونی صحبت می کنم. من از حکومتی صحبت می کنم که شش صد هزار بسیجی دارد. از حکومتی صحبت می کنم که می تواند یک میلیون نفر کفن پوش توی خیابانهای تهران بیاورد. ما واقعیت ها را باید ببینیم.

اکثر مخالفین حکومت فوکول کراواتی ها هستند. آنها می توانند از اینجا فحش دهند، داد و فریاد کنند. اما کار مهم دیگری نمی توانند بکنند. واقعیت این است که آنها اهلش نیستند! هر کس اهلش است برود تهران. هر کس اهلش است برود ایران و مبارزه کند!

از لوس آنجلس، جمهوری اسلامی را سرنگون کردن آسان است، امیراحمدی را هم فحش دادن خیلی آسان تر است. اگر در ایران، فردا انقلاب بشود باز هم مذهبی ها مملکت را می گیرند. آنهایی که در تهران هستند می گیرند. آنهایی که در ایران هستند، می گیرند. بنابراین، انقلاب هم یک مسیر دیگر است که برای مخالفین فعلی حکومت نتیجه ای که مناسب باشد نخواهد داشت.

و مسیر آخر که مسیر بنده است. من می گویم ببینیم ایران را بکنیم اوکراین. ایران را بکنیم اروپای شرقی، ایران را بکنیم کره جنوبی، ایران را بکنیم تایوان، ایران را بکنیم آفریقای جنوبی، ایران را بکنیم برزیل، ایران را بکنیم شیلی یا بکنیم آرژانتین. 30 سال است دنیا با دیکتاتورها مبارزه می کند. 30 سال است دنیا از دیکتاتوری به دموکراسی می رود. یعنی ما ایرانیها نباید هیچ درسی از دنیا بگیریم؟ یعنی ما ایرانیها هیچ ربطی به دنیا نداریم و یک تافته جدا بافته هستیم؟ همین بگویم که راهی را که من ترجیح می دهم راه کره جنوبی است و نه راه مثلاً اروپای شرقی برای ایران. دلایلش هم زیاد است.

بنابراین من می خواهم بگویم ایرانی جماعت باید فکر کند. متأسفانه، آقای احکامی، ایرانی جماعت از روشنفکر و پزشک اش گرفته تا استاد دانشگاه اش که بنده هستم، تا کارگرس، اهل فکر نیست. ما خیلی حرف می زنیم و خیلی اقدام یا عمل می



کنیم. ما خوب فکر نمی‌کنیم و خوب گوش هم نمی‌دهیم. متأسفانه نیروی بسیار کوچکی درون ما هست که گاهی فکر می‌کند که آن راهم تخطئه می‌کنیم. ما اهل حرفیم. اهل اقدامیم ولی اقدامی که پشت سرش تئوری نیست، نظریه نیست، فکر درست حسابی نیست و نتیجه اش هم همین است که می‌بینید. من به شما قول می‌دهم اگر مسیر من عملی نشود، کشور به سوی فاجعه خواهد رفت. تنها مسیری که درست است، با توجه به همه شرایط موجود، "مسیر امیراحمدی" برای رابطه عادی با آمریکا است.

هر کس که بخواهد، "مخالف بنده" یا "موافق بنده"، بیاید بنشینند، نظری و تجربی با من حرف بزند. و عکس نظرم را ثابت بکند. متأسفانه دشمنان من، آنهایی که علیه من حرف می‌زنند، پشت سر من حرف می‌زنند. بنده آدم رکی هستم و از هیچکس باکی هم ندارم. چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است.

احکامی: حالا یک سؤال از شما دارم. خودتان الان توصیف کردید که گروه متشکلی جمهوری اسلامی دارد که نمی‌گذارد شخصی مثل شما، که بیشتر عمرش را در آمریکا گذرانده و یک آدم دانشگاهی است، برود جای آنها را بگیرد یا رئیس جمهور حکومت آنها بشود. شما چه پایه ای در ایران دارید که بر اساس آن خود را کاندید کردید؟

امیراحمدی: من در واقع هدفم این نبود که رئیس جمهور بشوم. یعنی می‌دانستم شانس آن را آن زمان نداشتم. آنقدر عاقل بودم بدانم که با گذاشتن اسمم در آنجا رئیس جمهور نمی‌شوم. می‌خواستم کار تاریخی ای کرده باشم. تصادفاً انتخابات اخیر صحت نظرم را نشان داد، یعنی نشان داد که آن انتخابات یک نقطه عطف تاریخی است. من دو ماه قبل از انتخابات یک سخنرانی در لوس آنجلس کردم در حضور جمعی که بعداً هم چاپ شد و نوارش هم هست. روی سایت من [www.amirahmadi.com](http://www.amirahmadi.com) هر دو قابل دسترسی هستند. در آن سخنرانی من به ایرانیها گفتم که این انتخابات، انتخابات خطرناکی است، نتایج آن می‌تواند برای کشور سرنوشت ساز باشد.

من آن انتخابات را خطرناک ارزیابی کردم و گفتم نتیجه بسیار خطرناکی برای کشور خواهد داشت. یک نقطه عطفی در تاریخ ایران خواهد بود و من اصرار کردم که هیچ نیرویی نباید انتخابات را تحریم کند. گفتم باید ما به طور جمعی وارد انتخابات بشویم و با قدرت و صداقت هم باید وارد انتخابات بشویم و به هر کس که بخواهیم رأی دهیم. حتی اگر ببازیم، باید از طریق این انتخابات حرفمان را بزنیم، برای اینکه هر کسی در انتخابات ساکت بنشیند و آن را تحریم کند به نظر من در آینده شرمنده خواهد بود. من امروز فکر می‌کنم که نتیجه انتخابات صحت حرف من را تأیید کرد.





بیش از 40 درصد ملت ایران در این انتخابات شرکت نکردند، در حالی که آقای احمدی نژاد در دور اول با 14 درصد رای مردم رای دهنده ایران رفت به دور دوم. در دور دوم هم آقای احمدی نژاد با 37 درصد رای مردم رای دهنده ایران رئیس جمهور شد، در حالی که 40 درصد مردم ایران در این انتخابات رای ندادند. اگر از آن 40 درصد حتی 20 درصد در انتخابات شرکت می کرد، غیرممکن بود آقای احمدی نژاد رئیس جمهور شود، امکان نداشت. کسی که آقای احمدی نژاد را انتخاب کرد، تحریمی ها بودند، بسیجی و سپاه نبودند که الان متهم شان می کنیم به تقلب در انتخابات!

ما ایرانیها یا همه را می خواهیم یا هیچ را. فرهنگ سیاسی مان یا سفید است یا سیاه. یادم است زمان انقلاب من از معدود روشنفکران خارج از کشور بودم که اصرار داشتم باید سر شاپور بختیار ایستاد. گفتند نه! گفتند این امیر احمدی توده ای است، ساواکی است، می خواهد انقلاب را به لجن بکشاند! گفتم خوب بفرمائید بروید جلو! من برای این حرف 8 سال پاسپورتم را از دست دادم. بی هویت شدم! دارم عرض می کنم، ایرانی جماعت فکر نمی کند و گوش هم نمی دهد، فقط حرف می زند و اقدام می کند، مشکلش هم همین است!

حرف من با جماعت ایرانی این است که مشکل تو امیراحمدی نیست، حتی اگر ایشان جنایتکار هم باشد! مشکل تو در فکر کردن است و در گوش ندادن! برو فکر کن ببین خودت کی هستی و برای مملکت خودت چه کار کردی؟ از لوس آنجلس فحش دادن، از واشنگتن فحش دادن، از نیویورک فحش دادن مشکل تو را حل نمی کند. همه می توانند این کار را بکنند. ساده ترین و با امنیت ترین کار این است که بنده اینجا بنشینم به جمهوری اسلامی فحش بدهم و بعد بلند شوم بروم پی کارم!

بنده الان 9 سال است که به ایران نرفته ام. تمام اینهایی که علیه من حرف می زنند راحت به ایران می روند و می آیند. ولی شهامت ندارند بگویند که ما به ایران می رویم، اما امیراحمدی نمی تواند برود. چرا شهامت ندارند؟ برای اینکه این آدم ها نمی خواهند واقعیت زندگی خودشان را بفهمند. اینها یک آدم سمبولیک پیدا کرده اند بنام امیراحمدی که آنرا بجای بی فکری ها و ندانم کاری های خودشان بگویند. خوب نتیجه اش چی شده است؟ نتیجه اش مملکت آشوب زده ای است که بزودی روی دستش خواهد بود. امیراحمدی 15 سال پیش گفت که این وضع خطرناک است. بیائید رابطه ایران و آمریکا را درست کنیم. این رابطه ربطی به موجودیت حکومت در ایران ندارد. دموکراسی در ایران و حقوق بشر در ایران، بهترین مسیرش از طریق حل این رابطه است. گفتند نه خیر امیراحمدی می خواهد جمهوری اسلامی را زنده نگهدارد!

انگار شاه دشمن آمریکا بود و رابطه با آمریکا نداشت که سرنگون شد! تصادفاً شاه بهترین دوست آمریکا و بهترین رابطه را با آمریکا داشت و جلوی چشم آمریکا هم سرنگون شد. جمهوری اسلامی چرا با آمریکا رابطه برقرار نمی کند؟ برای اینکه از ما عاقلتر است! برای اینکه جناحهای تندرو می دانند که حضور آمریکا در ایران به نفع آنها نیست.



دشمنان رابطه با آمریکا رادیو و تلویزیون های لوس آنجلس نیستند. آنها حرف فقط می زنند. دشمن اصلی رابطه خود جمهوری اسلامی است. بیش از بیست و پنج سال است که جمهوری اسلامی سیاست مذاکره با آمریکا را رد می کند. ما هم متأسفانه حرف آنها را زده ایم و می گوئیم که نباید مذاکره شود!

تمام نیروهای مخالف حکومت در این 20 و چند سال گذشته عیناً حرف و نظر جمهوری اسلامی را تأیید و تکرار کرده اند و جمهوری اسلامی هم به آنها خندیده و می خندد. حالا رسیده ایم به جایی که دیگر کار از خنده گذشته. اگر خوب فکر نکنیم همه چیز را می بازیم. من این مشکل را در مقاله ای بنام "احتمال درگیری ایران و آمریکا و خودفریبی ما" توضیح داده ام. نوشته ام که چرا ما خودفریبی می کنیم و این خودفریبی چه زیانهای دارد. مخصوصاً برای ما ایرانیان آمریکایی تبار.

احکامی: یعنی چه خودفریبی؟

امیراحمدی: این خود فریبی انواع و اقسام دارد. مثلاً یک عده از ما فکر می کند که این دعوا "دعوی زرگری" است. این یک دعوی زرگری بین ایران و آمریکا است.

احکامی: حالا هست یا نه؟

امیراحمدی: نه، البته که نیست. من نمی دانم که آمریکا باید چه جوری به ایران و ایرانی و به دنیا ثابت کند که این دعوا جدی است و دعوی زرگری نیست، که این رابطه دارد به آتش و خون کشیده می شود. ایرانی جماعت نمی تواند فکر کند، به همین دلیل هم نمی تواند مسائل ایران و آمریکا را هضم کند. بنابراین این بحث را زرگری می بیند. ریشه این فکر زرگری توی تئوری توطئه ما قرار دارد. از بس امپریالیست ها، و از بس دولتها سر ما در گذشته کلاه گذاشته اند که ما به هیچ چیز باور نداریم.

واقعیت این است که مشکل رابطه ایران و آمریکا مشکل جهان امروز است. در مشکل ایران و آمریکا، چهار مسئله هست که هر چهار تا مسائل جهان هستند. یک: گسترش سلاحهای هسته ای؛ دو: تروریسم؛ سه: مشکل صلح فلسطین و اسرائیل؛ و چهار: حقوق بشر و دموکراسی. این مسائل فقط مسائل بین ایران و آمریکا نیستند، مسائل جهان امروز اند. متأسفانه این مسائل جهان امروز در رابطه ایران و آمریکا متبلور شده و بهمین دلیل هم مشکل ایران و آمریکا یکی از عمده ترین مشکلات دنیاست و حل آن ها به همان اندازه مشکل خواهد بود.



من افتخار می کنم که پانزده سال، این مشکل بزرگ را به عنوان مشکل بزرگ گوشزد کرده ام. خیلی ها می گویند آقای امیراحمدی 15 سال زحمت کشیده ای نتوانسته ای مشکل رابطه را حل کنی. نمی خواهم بگویم آدم بزرگی هستم، اما می گویند رهبرهای بزرگ اگر نتوانند مسائل بزرگ را حل بکنند حداقل آنها را همیشه بزرگ نگه می دارند. من خیلی افتخار می کنم که این مسئله رابطه را نتوانسته ام بزرگ نگه دارم و اهمیت آنرا مدام گوشزد کرده ام.

احکامی: حالا برای حل این مشکلات، شما چرا با گروههایی مثل مجاهدین و سلطنت طلبان، گروههایی که همیشه در حالت مخالفت هستند و خیلی از مجاهدین جان از دست دادند و زندگیشان را از دست دادند، چرا با آنها کنار نمی آئید. یک ائتلافی داشته باشید شاید بتوانید کار بیشتری بکنید.

امیراحمدی: من مخالف هیچکدامشان نیستم. من همیشه، در نوشته هایم هم می بینید، اعتقاد داشته ام که ایران را هیچ نیرویی و هیچ گروهی نمی تواند به تنهایی بسازد. و بحث ائتلاف من بر اساس نیروهای اجتماعی، دقیقاً همین بحث است. من این را در سخنرانی ام در لوس آنجلس گفتم. و در نامه ای که به شورای نگهبان به عنوان اعتراض به عدم تأیید صلاحیت من نوشتم گفتم و آن نامه در سایت من هم هست. به فارسی هم هست و دوستان می توانند بخوانند. بحث من همیشه این بوده که تمام نیروهای کشور باید جمع شوند و در یک ائتلاف ملی این مملکت را بسازند. اما هیچ وقت یک مجاهد و یا یک شاهی نیامده بمن بگوید که من با تو می خواهم روی رابطه با آمریکا کار کنم.

احکامی: آنها شما را قبول ندارند یا شما آنها را؟

امیراحمدی: آنها بنده را قبول ندارند. بنده هم ایرانیها را قبول دارم، مخصوصاً دشمنان خودم را. البته من دشمن کسی نیستم، آنها دشمن من اند. ولی آنها می گویند من دشمن شان هستم. متأسفم، این مشکل خودشان است. آقای رضا پهلوی، چند سال پیش از من خواست بروم واشنگتن، با او صحبت کنم. رفتم با او نشستم. من بهترین نصیحت ها را به او دادم. گوش نداد. من حالا نمی خواهم وارد جزئیات این جریان بشوم. به او گفتم باید چه کار کند که در آینده ایران نقشی داشته باشد. من اعتقاد دارم که ایشان هم ایرانی است مثل همه ما که می تواند نقش مهمی را بازی کند. ولی خوب آنهایی که به او نزدیک تر بودند و گوشش را بیشتر داشتند، برنده شدند. متأسفانه برنده شدند و هم او را خراب کردند و هم خودشان را. و در آخر هم هیچ چیز گیرشان نیامد. من اعتقاد دارم و اعتقاد داشتم که ما ایرانی ها، اگر بتوانیم با هم کار کنیم، خیلی بهتر است.



من اعتقاد دارم که همه نیروهای اجتماعی ایران باید با هم کار کنند. یکی از مشکلات اساسی ما این است که خیلی سکولار سکولار می‌کنیم. به نظر من این بحث غلطی است. این بحث که حکومت باید سکولار شود، یک بحث مهم و درستی است. ولی اینکه ما یک عده مذهبی هستیم و یک عده غیر مذهبی بحث اشتباهی است. در ایران نیروهای مذهبی زیادی داریم که از یک حکومت غیر مذهبی در ایران حمایت می‌کنند. باید با آنها کار کرد.

همه اینهایی که علیه من حرف می‌زنند، من به شما قول می‌دهم، دو صفحه از هزار ها صفحه نوشته‌های من را خوانده اند. من نوشته‌ام و گفته‌ام که ایران در چهارچوب یک حکومت مذهبی آینده ندارد. من این را مدت‌ها پیش گفتم و مرتب تکرار کرده‌ام. در همه نوشته‌هایم هم هست. بنده گفته‌ام که حکومت مذهبی حکومتی نیست که بتواند ایران را جلو ببرد. من این حرف را همیشه زده‌ام.

متأسفانه ما ایرانیها نه می‌خوانیم و نه گوش می‌دهیم. حرف می‌زنیم و اقدام می‌کنیم. بدتر از همه ما فکر نمی‌کنیم، فکر عمیق و استراتژیک نمی‌کنیم، و مشکل اساسی ما این است که فکر نمی‌کنیم. باز هم تکرار می‌کنم، ایرانی‌ها فکر نمی‌کنند.

احکامی: شما دارید به ایرانی‌ها خیلی توهین می‌کنید.

امیراحمدی: نه بنده توهین نمی‌کنم، بلکه صادقانه دارم به ایرانی‌ها می‌گویم مشکل‌شان چیست؟ بنده خودم هم یکی از همین ایرانی‌ها هستم. اصلاً توهین که نمی‌کنم هیچی، بنده یکی از افتخاراتم این بوده که یکی از ملی‌ترین ایرانی‌هایی هستم که ایرانی‌های خارج از کشور دارند. بنده پانزده سال از زندگیم را توی این کشور برای ایران گذاشتم. در این پانزده سال اگر مثل خیلی‌ها عمل می‌کردم به شما قول می‌دهم الان توی این کشور، سناتور هم شده بودم. دوستان بنده، به من می‌گویند "تو چرا دنبال ایران هستی. برو دنبال آمریکا و سناتور بشو." برو عضو کنگره بشو، می‌توانی". بنده می‌توانستم بشوم.

یک وقتی توی این کشور وزیر امور خارجه وقت دوست من بود. بنده ارزش سوء استفاده نکردم. بنده تنها ایرانی بودم که از آمریکایی‌ها پول نگرفتم. ایرانی‌هایی که در موقعیت من هستند و حتی کمتر، از آمریکا پول می‌گیرند. بنده افتخار می‌کنم اگر روزی پرونده‌ها بیرون بیاید، می‌بینند که امیراحمدی سالمتر از همه‌شان است. هیچ وقت این کار را نکردم. می‌توانستم بگیرم. از دولت آمریکا می‌توانستم میلیونها دلار پول بگیرم. در یک مسیری بودم که می‌توانستم بگیرم، اما نگرفتم و ملی ماندم.



خوشبختانه به اندازه کافی هم خودم پول در می آورم و هم خانم پول در می آورد. زندگی راحتی دارم و احتیاجی به پول آمریکایی ها نداشتم. بنده آدم بسیار ملی ای هستم. دلم برای این کشور و برای این مردم، مخصوصاً برای روشنفکرش، می سوزد. به نظر من روشنفکر ایرانی فکر نمی کند و علت اینکه فکر نمی کند دلایلش خیلی زیاد است. یک دلیل اصلیش تصادفاً فرهنگ دینی ماست. هویت دینی ماست که این هویت دینی ربطی به اسلام ندارد. هویت قبل از اسلام مان هم دینی است، به ساسانیان و قبل از آن برمی گردد در زمان ساسانیان زرتشتیان موبد، مثلاً، خیلی قدرتمند بودند. واقعیت این است که ما یک هویت دینی داریم.

استبداد سیاسی و دینی بوده که نگذاشته ما فکر کنیم. ما هم چنین مرتب در چهارراه هجوم قبایل بودیم، از قبیل مغول و سلجوق و غیره. ملتی هستیم که متأسفانه هیچ وقت فرصت این را که فکر کنیم نداشته ایم. اما هر وقت هم توانستیم فکر کنیم تو شعر و شاعری فکر کردیم. ما بهترین شعرا را داریم. حافظ را داریم. سعدی را داریم. مولوی را داریم، فردوسی را داریم. متأسفانه این بزرگان ادب جلوی رشد فرهنگ ایران را گرفتند برای اینکه هنوز هم که هنوزه اگر بخواهیم افتخار بکنیم حافظ و فردوسی افتخار می کنیم! حالا در 20 سال گذشته، 50 سال گذشته، 100 سال گذشته کی را داریم که به او در سطح جهانی بخواهیم افتخار کنیم؟ هیچ کس!

واقعیت این است که نداریم. ما ایرانی ها ملت خیلی باهوشی هستیم. ملت خیلی با فرهنگی هستیم مخصوصاً از نظر اجتماعی. ما تاریخ خیلی قوی ای داریم، اما فکر نمی کنیم. این فکر نکردن معنایش این نیست که ما کشور با فرهنگی نیستیم، تاریخ نداریم، میراث نداریم. ما همه این ها را داریم و اینها جزو افتخارات ما است، نه فقط برای ایرانی ها بلکه ما از نظر فرهنگی و تاریخی جزو افتخارات دنیا هستیم.

حتی آمریکایی ها هم به این فرهنگ و این تاریخ افتخار می کنند. به عنوان اولین کشوری که امپراتوری ساخت، به عنوان اولین کشوری که واقعاً تمدن سازی کرد، ایران در دنیا منزلتی دارد. اما معنایش این نیست که چشمان را به یک واقعیت ببندیم و آن این که ما ایرانی ها فکر نمی کنیم، یعنی خوب فکر نمی کنیم، فکر اساسی نمی کنیم. حرف می زنیم، عمل می کنیم، ولی برای این عمل مان مبنای دقیق و عمیق فکری نداریم. متأسفانه گوش هم خوب نمی دهیم، پس فراگیری ما هم خیلی خوب نیست.

احکامی: پروفسور دکتر هوشنگ امیراحمدی، سوال من از شما راجع به عواقب کار آقای احمدی نژاد است. این کارهایی که ایشان می کنند و گفته هایی که ایشان مطرح می کنند، آیا از روی برنامه است؟ و یا واقعاً از روی بی سیاستی و بی درایتی است؟ نظرتان چیست؟



امیراحمدی: من یک مقاله مفصلی در مورد آقای احمدی نژاد نوشتم که در سایت بازتاب [www.baztab.ir](http://www.baztab.ir) چاپ شد و الان هم رفته توی بخش آرشیو بازتاب هست. بیش از سی هزار هیت گرفته است. قبل از آن هم خلاصه ای از آن در بازتاب آمد که آن هم نزدیک به 40 هزار تا هیت گرفته است.

احکامی: در میراث ایران فصلی آنرا چاپ خواهیم کرد.

امیراحمدی: در آن مقاله در مورد احمدی نژاد، بنده می روم به سوابق آقای احمدی نژاد و به فکرهای آقای احمدی نژاد و نیروهایی که پشت سرش هستند، سعی می کنم توضیح بدهم که حرفهایش چقدر واقعی هستند و چقدر شعاری هستند. واقعیت این است که آقای احمدی نژاد محصول یک انقلابی است که شکست خورده است. این انقلاب وعده هائی را به ملت داد که برآورد نکرد. آزادی، حقوق بشر، دموکراسی، توسعه، استقلال و از این حرف ها.

آقای احمدی نژاد در عین حال کسی است که زندگی اش را در راه این انقلاب گذاشته است. وارد کمیته شده است، بعدش رفته تو سپاه، تو سازمانهای امنیتی حکومت، بسیجی شده است، بعد رفته فرماندار شده، استاندار شده، شهردار شده، و الان هم رئیس جمهور شده. این آدم با تمام وجودش در این انقلاب و جمهوری حل است و به این انقلاب و به این حکومت و به این اسلام اعتقاد دارد.

ولی در عین حال این آدمی است که تصادفاً مثل همه ما میوس است از نتیجه این انقلاب. یعنی فکر می کند که این انقلاب آن چیزی را که به ملت داد، آن چیزی نبود که می خواست بدهد. اما با این تفاوت که فکر ما با فکر او خیلی فرق می کند. ما یأسمان بیشتر در این است که حکومت، دموکراسی و حقوق بشر نداد. او فکر می کند که این انقلاب برای عدالت اجتماعی ساخته شده بود، برای فقیر فقرا ساخته شده بود، برای دعوا با دنیا ساخته شده بود، برای اسلام، برای جهانی کردن اسلام ساخته شده بود، برای حکومت اسلامی ساخته شده بود و غیره.

بنابراین، احمدی نژاد، با آن نیروهایی که در این 16 سال گذشته حکومت کرده اند، یعنی آقای رفسنجانی و آقای خاتمی، مسئله دارد. اعتقاد دارد که آنها این انقلاب را دزدیدند و این انقلاب را بردند به مسیری که قرار نبود در آن مسیر برود و آن مسیری نبود که آقای خمینی می خواست، از این حرف ها. حرف هایی که آقای احمدی نژاد می زند، تماش به نظر من طراحی شده در جهت برگرداندن این مسیر به اول انقلاب. برگرداند به فکر صدور انقلاب اسلامی، برگرداند به اینکه



حکومت اسلامی درست بشود، برگرداند به اینکه عدالت اجتماعی برای فقرا ایجاد شود. یعنی برای مستضعفین کار باید کرد و مستکبران را از میدان خارج کرد و با آنها مبارزه کرد، چه در داخل کشور و چه در خارج کشور. این فکر هایش است.

بعد هم نیروی دیگری پشت سر آقای احمدی نژاد هست که مثل او فکر می کند و آن نیرویی بود که با انقلاب آمد. بعد از انقلاب دوباره رشد کرد مخصوصاً بخش جوان تر هایشان. باز هم این نیرو مثل آقای احمدی نژاد، فکر می کند که انقلاب به بیراهه رفته، دزدیده شده و باید برگردد به همان چیزهایی که عرض کردم. این نیروها هم از او حمایت می کنند. این نیرو هم توی سپاه هست، هم توی بسیج هست و هم توی نیروی های امنیتی. هم توی مردم عادی بازار و هم توی دهات و اینها هست. ولی اینکه می گویند آقای احمدی نژاد را سپاه پاسداران آورد اشتباه است.

یک بخشی از سپاه با آقای احمدی نژاد همکاری و همدلی دارد. اما بخش وسیعی از سپاه مخصوصاً بدنه سپاه همکاری ندارد. و رهبری سپاه به نظر من، جز بخشی از آنها، با احمدی نژاد نیست. بنابراین، این نیست که آقای احمدی نژاد را سپاه آورد. این احمدی نژاد را یک نیرویی آورد که تصادفاً بیشتر بسیجی هستند، مذهبی هم هستند، از آقای مصباح یزدی گرفته، تا حجتیه ای ها و غیره. اما باز هم این اشتباه است که آقای احمدی نژاد و نیرو هایش را مشخصاً با حجتیه شناسایی کنیم. برای اینکه حجتیه نیروی وسیع تری است. نیروهایی در آن هستند که الان مخالف احمدی نژاد هستند.

اما نیروهای زیادی هستند که درون حجتیه با او کار می کنند، مثل مصباح یزدی و امثال او. بنابراین، به قول آقای دکتر سروش که من قبولش دارم، استاد آقای احمدی نژاد، پروفیسور فرید هست، فیلسوف معروف ایرانی که قبل از انقلاب هم شاهی بود! بعد از انقلاب شدیداً ضد صهیونیسم شد، ضد اسرائیل شد، ضد یهود شد، بعد رفت ضد دموکراسی شد، ضد حقوق بشر شد. یک نیروی عظیمی از بسیجی ها و نیروهای رادیکال اول انقلاب را به دور خودش جمع کرد. آقای فرید استاد اصلی این نیروست نه آقای مصباح.

احکامی: ایشان زنده هستند؟

امیر احمدی: نه خیر، فوت کرده اند. من فکر می کنم کسی که بخواد آقای احمدی نژاد را بشناسد اول باید آقای فرید را بشناسد. این نیرو، نیروی بسیار خطرناکی است. آقای احمدی نژاد در آمریکا بود، بنده رفتم دیدمش. البته دوستان دیگری هم بودند ولی آنها به شما نمی گویند که آنجا بودند! ولی من می گویم. مشکل من با این مردم این است که می روند آقای احمدی نژاد را می بینند و با او صحبت می کنند، از او تشکر می کنند به خاطر کارهایی که می کند، به او تبریک می گویند، به او خیر مقدم می گویند، ولی وقتی به شما می رسند، فحش می دهند.



تنها کسی که تو جلسه از آقای احمدی نژاد انتقاد کرد و تنها کسی که در آن جلسه به آقای احمدی نژاد هشدار داد، به او گفت آقا این کاری را که می کنی خطرناک است، من بودم. گفتم دولت فعلی آمریکا دولت خطرناکی است. شما نباید با آن بازی کنید. تنها کسی که هشدار داد من بودم. هیچ کس دیگری پشت سر من نیامد. ولی حالا، بنده امیراحمدی، با این رژیم کار می کنم ولی آن آقایان که آنجا بودند و قربان صدقه می رفتند یا حداقل نمی رفتند و ساکت بودند، کار نمی کنند! حالا این صحبت را بکنار بگذاریم چون بحث دیگری داریم. من در آن جلسه نیویورک ایشان را دیدم و تصادفاً بعد از اینکه ایشان را دیدم و درک بهتری از ایشان پیدا کردم آن مقاله را درباره ایشان نوشتم.

احکامی: به نظر شما چه جور آدمی است؟

امیراحمدی: به نظر من یک آدمی است بسیار مردمی. آدم ملی است.

احکامی: واقعاً قلبی نیست کارهایش؟

امیراحمدی: اکثر سیاستمدارها قلبی اند. حداقل 50 درصد شان قلبی اند. آقای احمدی نژاد هم 50 درصد اش به شما صد در صد قول می دهم قلبی است. ولی بحث ما سر 50 درصد دیگر است. احمدی نژاد هم یک آدم قلبی است. اما 50 درصد اش درست است و آن 50 درصد اش چه است؟ آنهم این است که آهنگرزاده ای بوده که واقعاً پله ها را بالا آمده است توی جمهوری اسلامی، یعنی رفته کمیته ای، بسیجی، سپاهی و امنیتی شده، فرماندار، شهردار، استاندار، بعد هم رئیس جمهور شده، یعنی این مسیر را رفته. یعنی اعتقاد به این جریان دارد. این آدم نمی تواند همه چیزش قلبی باشد. اما این آدم در عین حال نیروهای قلبی عظیمی پشت سرش دارد.

احکامی: واقعاً دارد؟

امیراحمدی: بله، صد در صد. خیلی از این نیروهایی که پشت سر آقای احمدی نژاد هستند، فقط دنبال پول هستند. دعوی اصلی شان در موقع تشکیل کابینه سر چه بود؟ سر وزارت نفت بود! بزرگترین دعوایی که بعد از انتخابات احمدی نژاد سر وزرا در گرفت، سر چه وزیری بود؟ وزیر نفت، برای اینکه وزیر پول است. باز هم دعوا سر پول بود و تصادفاً تنها جایی را که آقای احمدی نژاد نتوانست حرفش را جلو ببرد، آنجا بود.





احکامی: واقعاً نتوانست؟

امیراحمدی: نه خیر، نتوانست وزیر خودش را انتخاب کند. تصادفی نیست که وزارت نفت تنها وزارتخانه ای است که کمترین تغییر در آن ایجاد شده است. غیر از چند نفر، همه سر جایشان هستند. می خواهم بگویم که دعوا سر پول هم هست. بنابراین آن 50 درصد قلابی آنجا هست، حرفی درش نیست. اما آقای احمدی نژاد را 100 درصد قلابی دیدن و همه این جریان ها را شو دیدن، اشتباه است.

آقای احمدی نژاد، یک آدمی است که حرف هایش را می زند و به آن اعتقاد دارد. ضمناً آدمی است که می خواهد محبوب باشد، معروف شود. ظاهر قضیه این است که آدم بسیار افتاده ای است، تصادفاً اصلاً این جوری نیست. آقای احمدی نژاد بسیار آدم جاه طلبی است و جاه طلبی اش بی نهایت است. تمام حرف هایی که در مورد اسرائیل و هولوکاست زد، بیشتر در چهارچوب جاه طلبی اش بود تا در چهارچوب ایدئولوژی اش.

احکامی: یعنی از روی عقلانیت نکرد و جاه طلبی کرد؟

امیراحمدی: باز هم آن 50 درصد دیگرش است. ببینید، جاه طلب است، و در عین حال آدمی است که از این دیدگاه عقلانی است. آقای احمدی نژاد آدمی است که کسی در بالاها حکومت قبولش ندارد. یعنی کسی که برای شان 25 سال خدمت کرده را قبول ندارند. یعنی بسیجی شان شده، کمیته چی شان شده، امنیتی شان شده، سپاهی شان شده، شهردارشان شده، فرماندارشان شده، استاندارشان شده. ولی حالا که رئیس جمهور شده، همه می گویند این کیست؟

در حقیقت چون درون حکومت، بین نخبگان طراز اول هم مقبولیت نداشت، آقای احمدی نژاد مجبور شده از دری وارد شود که کمتر دیده شود. آقای خاتمی هم همین کار را کرد. او با شعار گفتگوی تمدنها خودش را در ایران تثبیت کرد. آقای احمدی نژاد هم با شعار ضد گفتگوی تمدنها می خواهد خودش را در ایران تثبیت کند. آقای احمدی نژاد، همانطوریکه عرض کردم، واقعاً برگزیده کمتر از 6 میلیون ایرانی رأی دهنده است (در دور اول). آنچه که مهم است، دور اول انتخابات است نه دور دوم. در دور اول انتخاباتی که برای ریاست جمهوری داشتیم، آقای احمدی نژاد 5/7 میلیون رأی (از میان 47 میلیون رأی) آورد، یعنی 14 درصد رأی مردم واجد رأی ایران. با همچون رأیی ایشان، به عنوان رئیس جمهور مشروعیت ندارد. باید مشروعیت پیدا کند.



آقای احمدی نژاد به درستی و زرنگی و هوشیاری اولین کاری که کرد، چمدانهایش را بست و با وزیرایش هر هفته به یک استان رفت. در آنجاها روستائی ها را جمع می کند، برایشان سخنرانی می کند. هر جا هم می رود، به من گفته اند، یک چمدان پول با خودش دارد که پخش می کند. یکی از بالاترین بودجه های استانی دوران بعد از انقلاب را احتمالاً، امسال آقای احمدی نژاد خواهد داشت.

احکامی: برای چه پول از نفت می گیرد و به باد می دهد؟

امیراحمدی: حالا به باد می دهد یا به مردم می دهد بستگی دارد که چه جوری به آن نگاه کنی؟ آقای احمدی نژاد می گوید می خواهد به مردم بدهد. ما ها که در آمریکا اقتصاد سرمان می شود و می دانیم چه جوری باید اقتصاد ساخت، می گوییم به باد می دهد. برای اینکه با پخش پول شما اقتصاد نمی سازید. شما باید پول را سرمایه گذاری کنید و سرمایه گذاری سرریز کند. و باید با سر ریز سرمایه گذاری مملکت را آباد کرد نه با پخش پول. باید کار ایجاد شود. باید صنایع ساخته شود. باید زیربناها ساخته شوند و از این حرف ها. ضمناً یک سری کارهای خوبی هم کرده و از کارهای خوبی که کرده به نظر من توجه خاصی است که به نیروهای مستضعف دارد.

جمهوری اسلامی با شعار عدالت اجتماعی آمد. اما اولین کاری که کرد، این شعار را گذاشت کنار. مستضعفان را گذاشت کنار و مستضعفان در جمهوری اسلامی مستضعف تر شدند. و این حق نیست، این انصاف نیست. 60 درصد ملت مان کشاورز و زارع و فقیر هستند. ملت ایران فقط من و شما نیستیم، ملت ایران بخش وسیع اش فقیر است. این ملت باید بهش رسید ولی راه درستش را باید پیدا کرد و بهش رسید.

این حرف را من در یک مقاله ای 6 سال پیش در مجله "آفتاب نو" نوشتم به نام "نگاهی نو به جنبش اصلاحات در ایران". بحث من آنجا این بود که عدالت اجتماعی برنده بعدی حکومت در ایران است. این مقاله هستش. آفتاب شماره 13. بروند و بخوانند. بنده 6 سال پیش، پیش بینی کردم که آقای احمدی نژاد می آید، نه که آقای احمدی نژاد، آدمی مثل آقای احمدی نژاد، برای اینکه اعتقاد داشتم که جامعه ایران دارد فقیرتر می شود. مردم به سرعت دارند از دموکراسی و حقوق بشر می روند به سوی معاش، به سوی غذا، کفش و مدرسه و بهداشت و ورزش، چیزهایی که زندگی اولیه است، خانه و شغل و این ها. می دانید شما در جامعه فقیر نمی توانید دموکراسی و حقوق بشر بسازید. ایمان، حضرت علی می گوید، در شکم آدم گرسنه ثابت باقی نمی ماند. حالا فرق نمی کند ایمان به دموکراسی باشد یا به حقوق بشر یا به اسلام.



می خواهم بگویم آقای احمدی نژاد اینجا را درست گفته و عمل کرده است. من اعتقاد دارم هرکس که مملکت را بگیرد باید به این نیروی 50-60 درصد ایرانی برسد. این ها را باید فعال کرد، باید بهره ور کرد. اما آنجا که آقای احمدی نژاد اشتباه می کند و آنجاست که در مورد هولوکاست حرف می زند، در مورد اسرائیل حرف می زند، و می خواهد اسرائیل نابود شود.

ما ربطی به اسرائیل نداریم. ربطی به هولوکاست نداریم. این یک بحثی است بین اروپا و کلیمی ها. بحثی است میان عرب ها و فلسطینی ها و اسرائیلی ها. ما باید مسائل خودمان را با دنیا حل کنیم، وقت خودمان را آنجا نگیریم. انرژی مان را آنجا مصرف نکنیم.

دشمنی ایران و آمریکا در 27 سال گذشته بیش از 500 میلیارد دلار به ایران صدمه زده، صدماتی که استراتژیک هستند، راهبردی هستند، یعنی صدماتی که هرگز قابل جبران نیستند. وقتی که لوله های گاز و نفت را از آسیای مرکزی یا از فققاز می برند از طریق ترکیه و نمی آورند از آسان ترین، ارزانترین و کوتاه ترین راه که ایران باشد، دیگر وقتی رابطه هم درست باشد، نمی آیند لوله ها را بکنند و بیاورند طرف ایران بگذارند. ما یک سری ضررهای استراتژیک کرده ایم که نمی شود جبران کرد.

متأسفانه ایرانی ها این جوری فکر نمی کنند. یعنی اصلاً درباره این صدمات فکر نمی کنند و اگر هم می کنند خیلی گذراست. برآستی چقدر این رابطه باید به ایران ضرر بزند و چقدر ما باید ضرر بکنیم که به فکر چاره بیافتیم؟ همه چسبیده ایم به اینکه جمهوری اسلامی حکومت بدی است و باید سرنگون شود. چه ربطی به آمریکا دارد که جمهوری اسلامی بد است؟ حالا که حکومت بد است باید بگذاریم دیگران به ایران صدمه بزنند؟

احکامی: نتیجه ای که می گیرم از حرفهایتان این است که 27 سال حکومت جمهوری اسلامی حکومت مصیبت و عقب افتادگی و حکومت بازندگی برای ایرانی ها بوده و نتیجه ای نداشته و حالا هم با کارهای آقای احمدی نژاد و خطر این که پای آتش جنگ به آن مملکت شعله ور بشود نتیجه اش چه می شود؟

امیراحمدی: اولاً در این 27 سال عملکرد مخالفین جمهوری اسلامی هم همان قدر فاجعه آور بوده است. این جوری نبوده که مخالفین جمهوری اسلامی آدمهایی بودند که خیلی فکر خوب کردند، راه حل خوب دادند، مبارزات درست و حسابی کردند، همه را جمع کردند و جامعه سازی کردند. خیر، ما هم همانقدر فاجعه ایجاد کردیم که جمهوری اسلامی کرد.



در عین حال هم جمهوری اسلامی نکات مثبتی داشته، همانطور که ما هم دست آوردهای خوبی داشته ایم. یعنی هر دوی ما در واقع هم عملکرد مثبت داشتیم هم منفی. من اعتقاد ندارم که هر کاری جمهوری اسلامی در این 26 یا 27 سال گذشته کرده فاجعه بوده، اما واقعاً فجایعی توی ایران در این 26، 27 سال گذشته اتفاق افتاده که جبران آنها غیرممکن است. ما ایرانیهای خارج کشور مخالفین حکومت، یا غیر مخالفین حکومت، فرق نمی کند، ما هم واقعاً خوب کار نکردیم. بنابراین، از ابعاد آن مشکل و فاجعه نه تنها چیزی کم نکردیم، اضافه هم کردیم.

احکامی: خوب الان راه چاره چیست؟ الان، احمدی نژاد فکر نمی کند که با این شعار هایی که می دهد خطر برای کشور ایجاد می کند؟ فکر نمی کنید آن کسانی که دورش هستند و دورش را گرفته اند باید جلوی این افراط گریها را بگیرند؟ برای مردم در تهران شعار دادن دیگر آنجا نمی ماند. با این زندگی دیجیتالی که هست وقتی یک سرفه ای می کنی همه دنیا می شنوند. فکر نمی کند که اقلاً آن کسانی که دورش را گرفته اند باید جلوی این افراط گری ها و حرف های زیادی را بگیرند؟

امیراحمدی: بله، جواب من هم این است. ما ایرانیها اول می مانیم فاجعه اتفاق می افتد، بعد می خواهیم جلوی را بگیریم. من تمام حرفم در آن سخنرانی لوس آنجلس در ماه آوریل 2005 همین بود و 15 سال پیش هم همین بود که بباید جلوی این فاجعه را الان بگیریم نه اینکه وقتی اتفاق افتاد. ما اصولاً مرده پرستیم. ما تا وقتی که آقای احکامی زنده است و سر حال است فحش می دهیم، دعوا می کنیم، انتقاد می کنیم، خدا نکند سرت درد بگیرد می آنیم برایت دست گل می آوریم، همه مردم را جمع می کنیم، گریه می کنیم که عجب مرد درستی بود، آخ ما قدرش را ندانستیم!!

واقعیت این است که این جوری هستیم. من دارم می گویم که اون موقع که باید جلوی این جریان را می گرفتند، اینها آمدند انتخابات را تحریم کردند. آن موقع که من می گفتم و دوستان دیگری هم بودند و گفتند باید برویم توی انتخابات، این انتخابات خطرناک است. اینها گفتند: "نه خیر." چه فرقی می کند بین احمدی نژاد و آقای رفسنجانی و آقای معین. بین آقای معین و آقای احمدی نژاد فرق نمی گذاشتند!!

احکامی: منظور مردم این است که هر کسی جمهوری اسلامی را قبول داشته باشد همه از سر و ته یک کرباسند.

امیراحمدی: آخر چه جوری می شود یک همچون چیزی باشد؟

احکامی: من از شما می پرسم، وارد نیستم.



مگر می شود همچون چیزی. آقای احمدی نژاد سر همان کرباسی است که آقای معین هست؟ همان هایی که این حرف ها را قبل از انتخابات می زدند الان توی مطبوعات آمریکا می نویسند و به وزارت امور خارجه آمریکا نصیحت می دهند که ما بیائیم فشار را روی احمدی نژاد بیاوریم و او را هدف قرار بدهیم. بعد برویم یواش یواش با آقای رفسنجانی حتی آقای خامنه ای کار کنیم. شما مقاله آقای عباس میلانی و همکارش را در واشنگتن پست دو هفته قبل بخوانید. دارند می گویند ما باید آقای احمدی نژاد را هدف قرار دهیم در حالیکه با رفسنجانی و اینها کار کنیم. این آدمها انتخابات را تحریم کردند و می گفتند همه سر و ته یک کرباسند!

نمی خواستم اسم ببرم ولی بردم! اینها همان آدمهایی هستند که معین را قبول نداشتند و همان کسانی اند که وقتی من گفتم باید این آمریکا زمان رفسنجانی با ایشان و یا بعداً خاتمی کنار بیاید، می گفتند که نه این امیراحمدی رابط رفسنجانی است یا اصلاح طلب است! در مقاله ای در لوس آنجلس تایمز همین آقایان بدون اسم بردن از شورای امریکاییان و ایرانیان آن را بعنوان پشتیبان آقای رفسنجانی سرزنش کردند. اینها همان هایی هستند که الان دارند می گویند باید با رفسنجانی کار کرد.

می خواهم بگویم ایرانی فکر نمی کند، حرف می زند. ایرانی فکر نمی کند، نصیحت می کند. ما ایرانیها متأسفانه این جور هستیم. ما هرگز سیاست را جدی نگرفته ایم و همه ما متخصص علوم سیاسی هستیم. اصلاً سیاست را علم نمی دانیم. متأسفانه سیاست بر ایمان در حوزه روشنفکری قرار دارد و نه در حوزه سیاست گذاری. بی دلیل نیست که ما روشنفکر سیاسی تا بخواهی داریم اما سیاست مدار روشنفکر بسیار کم داریم.

می خواهم بگویم ایرانی باید بنشیند فکر کند. من فکر می کنم اولین کاری که ایرانی باید بکند باید بنشیند فکر کند. بیائید در خلوت خانه مان بنشینیم. هر کدام از ما ها، شما، بنده، دوستان دیگر که آنجا هستند و من را می شناسند. بیاندیشیم که ما واقعاً در این 25، 26 سال گذشته چکار کردیم؟ چه جوری عمل کردیم؟ چه فکری کردیم؟ چه نظریه ای داشتیم؟ آن افرادی که توی این جریان بودند، کی ها درست گفتند؟ کی ها غلط گفتند؟ یک ارزیابی از نیروهای روشنفکر ما، از نیروهای سیاسی ما، از آدمهایی که می شناسیم بدهیم. امیراحمدی را ارزیابی کنیم. آقای فلانی را ارزیابی کنیم. و بعد ببینیم باید بدنبال چه کسی و چه فکری برویم. بهترین کاری که باید کرد، ارزیابی از آنهایی است که در این 25-26 سال گذشته نظریه پردازی کرده اند و عملکرد دارند.

به نظر من باید از حرف هایی که زده شد، ارزیابی بکنیم. ببینیم که کی چه گفت و نتیجه حرف هایشان چه بود. این اولین کاری است که باید کرد. دوم، به نظر من باید ایرانی ها جمع شوند روی رابطه با آمریکا. ایرانی ها باید جمع شوند و



بخواهند از دولت آمریکا و از دولت ایران، همین آقای احمدی نژاد، فرق نمی کند، که از مسیر جنگ بیابند بیرون و بروند تو مسیر صلح، بروند تو مسیر آشتی. من اعتقاد دارم که آن ارزیابی همین توصیه را خواهد داشت.

جنگ بین ایران و آمریکا فاجعه است. برای من و شما فاجعه است، برای خانواده ما در ایران فاجعه است، برای دوستان ما فاجعه است، برای دشمنان ما فاجعه است. برای مجاهدین فاجعه است. برای شاهی ها هم فاجعه است. برای جمهوری اسلامی فاجعه است. برای همه فاجعه است. برای کشور یک فاجعه است. جنگ ایران و آمریکا، جنگ ایران و عراق نخواهد بود. جنگ ایران و افغانستان نخواهد بود برای اینکه ایران نه افغانستان است نه عراق.

بنابراین، ما باید اولین کاری که بکنیم جمع شویم و این خودفریبی را که جنگ نمی شود و اگر هم بشود سرعت حکومت سرنگون می شود یا مسئله مهمی نیست، همه چیز درست می شود، این خودفریبی را کنار بگذاریم. این در تحلیل نهایی ضد ملی است. من اعتقاد دارم این حرکت، حرکتی که هنوز هم رابطه با آمریکا را مشروط به احترام به حقوق بشر در ایران می کند، رابطه با آمریکا را مشروط به دموکراسی می کند، این حرکت ملی نیست. من نمی گویم که دموکراسی خوب نیست، حقوق بشر خوب نیست، اما حل مشکل ایران و آمریکا را در گرو اینها قرار دادن ضد ملی است.

یکی از کسانی که حقوق بشرش، حقوق دموکراتیک اش، ضایع شده، خود بنده هستم که اینجا نشسته ام. بنده الان هشت سال است نمی توانم ایران بروم، خانواده ام را نمی توانم ببینم. حقوق بشر خود من ضایع شده است. کسانی که به حکومت اسلامی فحش می دهند، حقوق بشرشان کمتر از مال من ضایع شده است. خیلی ها به ایران می روند و می آیند و با جمهوری اسلامی کار می کنند به من و امثال من هم اتهام "همکاری با رژیم" را می زنند. واقعیت این است که ما با شعار، با احساس، با عواطف و با کلک نمی توانیم مشکل را حل کنیم.

شما یک پزشک هستید. وقتی یک مریض می آید جلویان گریه می کند می گوید سرم درد می کند آقای دکتر، دارم می میرم، شما بر اساس گریه اش معالجه اش می کنید؟ نه! بگذارید گریه کند. شما می روید ببیند، ریشه درد چیست، مشکل را پیدا می کنید، او را به آزمایشگاه می فرستید، انواع و اقسام آزمایش ها می کنید، مشکل را پیدا می کنید. بعد می روید مشکل را حل می کنید. گاهی جراحی دارد، جراحی اش می کنید. جراحی ندارد با دوا معالجه اش می کنید. هیچ وقت صرف اینکه طرف آمده است گریه می کند نمی روید نسخه اش به او بدهید که گریه اش قطع شود.

فرق نمی کند جامعه هم مثل همین مریض است. ماها باید مثل پزشک با این جامعه برخورد بکنیم، مثل جراح باید با این جامعه برخورد کنیم. جامعه ایران یک جامعه مریضی است. حالا سرطان دارد، نمی دانم. باید ببینیم چه دارد؟ سل دارد یا



اینکه مرض دیگری دارد. باید پیدا کنیم ریشه این مرض چه است. ریشه اش را باید پیدا کنیم و دوی خاص اش را پیدا کنیم، و جراح خاص اش را بیآوریم.

احکامی: الان سر و صدای زیادی شده در تمام دنیا به خاطر کاریکاتورهای بی جایی که از حضرت محمد کشیده اند. درست موقعی که مسائل اتمی در ایران پیش آمده و تحریم ایران و اینکه ایران را بکشاند به سازمان ملل، این سر و صدا راه افتاد. آیا واقعاً توطئه ای در کار است؟ و یک ایراد دیگری که من دارم این است که اگر چه واقعاً کار بی جایی بوده است ولی آیا ما باید مانند یک بچه لجاجت در ایران سمینار هولوکاست بگذاریم؟ مسابقه کاریکاتور هولوکاست را بگذاریم؟ اگر یک کار زشت جهانی است، چرا ما بیائیم و خودمان هم این کار را انجام بدهیم؟

امیراحمدی: اولاً این جا دو تا بحث هست، و یک بحث آزادی بیان هست و یک بحث بقول خودمان توطئه سیاسی. یک چیزی که ما مسلمانها باید بدانیم مخصوصاً در ایران این است که دانمارک یک کشور آزاد است. وقتی یک کاریکاتور است می آید توی روزنامه عکسی از حضرت محمد می کشد و به آن شکل در می آورد، این را نباید لزوماً به حساب دولت گذاشت یا به حساب ملت گذاشت. واقعیت این است که یک کاریکاتور است به نظر من ضد اسلام و ضد حضرت محمد آمده است کار خبطی را انجام داده و برای اینکار باید نقدش گردد.

ایرانی ها هم حق دارند و مسلمانها هم حق دارند بگویند هولوکاست وجود داشته یا نداشته. باز هم بر می گردد به آزادی فکر. آزادی فکر را نباید کشت. اما جریان سیاسی قضیه هم مطرح است. از نظر جریان سیاسی من هر دو را محکوم می کنم. من هم جریان ضد حضرت محمد را محکوم می کنم، هم جریان هولوکاست را. چرا؟ برای اینکه این کارهای بسیار خطرناکی است. ملتها حق ندارند به ملت‌های دیگر توهین کنند.

جریان حضرت محمد به نظر من اشتباهی است که پیش آمد. این است که من اگر دولت دانمارک بودم بلافاصله اعلامیه می دادم، هم به اسم خودم هم به اسم ملت خودم که این جریان، جریان شخصی است و ما این را محکوم می کنیم. که این آدم، هیچ ربطی به ملت و دولت دانمارک ندارد. این کار را اروپائیا هم باید می کردند و دولت ایران و به نظر من دولت‌های مسلمان دیگر هم باید آنرا می پذیرفتند. ولی متأسفانه اینجوری نشد. اینکه مسلمانان در کشورهای مختلف عکس العمل نشان دادند خیلی طبیعی است. حضرت محمد پیغمبرشان است. پیغمبر همه مسلمانان است منجمله من و شما.

ببینید این کار غلط است. می دانید حضرت محمد را این کاریکاتور است با یک بمب بر روی سرش نشان داده. نگاه کنید، اولاً زمان حضرت محمد بمبی وجود نداشته است. چه ربطی بمب به حضرت محمد دارد؟ این یکی. دوم، اگر قرار باشد یک



پیغمبر دینی را با بمب نشان بدهیم خوب باید موسی را هم با بمب نشان بدهیم برای اینکه اسرائیلیها هم بمب دارند. باید موسی را با 200 تا بمب نشان بدهیم. یا ما باید عیسی را با ده ها هزار بمب بکشیم و نشان بدهیم. برای اینکه هم آمریکا دارد هم انگلستان دارد و هم فرانسه دارد و هم روسیه دارد. اینها دارند. درست شد؟ ولی اینکار را نمی کنند. چرا؟ چرا فقط بمب برمی گردد به حضرت محمد؟ تصادفاً تنها کشوری که در کشورهای اسلامی بمب دارد، پاکستان است که دوست همین غیر مسلمانان است!

احکامی: افکار تروریستی مسلمانها است. 11 سپتامبر و این مسائل بوده که شاید به فکر این آقا آمده که این ناشی از چیزهای دینی است.

امیراحمدی: باز هم ربطی به بمب ندارد. اصلاً هیچ ربطی به بمب ندارد. دنیای اسلام یک دنیای یک میلیارد و سیصد میلیون نفری است. این ملت فرهنگ دارد. مذهب دارد. باید قابل احترام باشد. باید با حساسیت با آن برخورد کرد. در بین این یک میلیارد و سیصد میلیون حالا ده هزار نفر یا صد هزار نفر هم، آدم های بدی اند. مگر در دنیای غرب آدمهای بد واقعاً وجود ندارد؟ مگر تروریسم در ایرلند بر علیه انگلستان نبوده؟ مگر اوکلاهما را یک مسیحی بمب نزد؟ جمهوری اسلامی که نزد! خوشبختانه هیچ کدام از تروریستها تا به امروز ایرانی نبودند اند.

می خواهم بگویم که ما نباید از یک وضعیت کوچک این را بکشیم به یک وضعیت بزرگ. ما یک میلیارد و سیصد میلیون مسلمان هستیم. ما افتخار می کنیم به اسلام مان. ما افتخار می کنیم که کشور مسلمانی هستیم. اکثریت قریب به اتفاق مسلمانها مثل بنده و شما صلح دوست هستند. اینها دموکراتیک هستند و تروریست را محکوم می کنند و می کنیم. نباید کار تعدادی را بنویسیم به حساب همه ما مسلمانان، و ما ایرانیان باید سر این جریان بایستیم و با اروپایی ها و آمریکایی ها این صحبت را بکنیم.

احکامی: خیلی سپاسگزارم. آقای دکتر هوشنگ امیراحمدی. امیدوارم از سوالات من نرنجیده باشید. هنوز سؤالهای فراوانی من از شما دارم که انشاءالله در برنامه های بعدی خواهم پرسید.

امیراحمدی: من خیلی متشکرم از شما و منتظر سوالات دیگرتان می مانم!